



نقد ادبی، وجدان ادبیات - (۲)

## شیوه‌های نوین نقد ادبی

ترجمه ویدا فرزام

افق‌های جدیدی رهنمون می‌ساخت و در واقع در بجه‌ای بود به سوی شناخت ادبیات خارجی (مانند داستایوسکی، پسراندلو و...) و همچنین شناخت «مشکلات موجود» بر سر راه اندیشه، هنر و روانشناسی. در حیطه نقد، برخی از کتاب‌های آندره ژید مانند «رویدادها» و «وارینه» پل‌الرئی نشانه‌های شوک‌فانی جنبه‌های انسانی نقد ادبی جدیدی را که با عرصه وجود گذاشته بود، نمودار می‌ساختند. بعدها افرادی چون ژان پلان در کتابی تحت عنوان «مقدمه‌ای کوتاه بر هرگونه نقد» و اما توتل سینوران که زمانی الاصل بود ولی یکی از برجسته‌ترین محققین ادبیات فرانسه محسوب می‌شد نیز همین راه را دنبال کردند.

انتشار مجله نوول لیتر در سال ۱۹۲۲ نیز در بسط و توسعه ادبیات پویای فرانسه نقش مؤثری را ایفا کرد.

\*\*\*

آلبرت تیبوده - (۱۹۳۶ - ۱۸۷۴) پی بردن به شخصیت برجسته آلبرت تیبوده از طریق مقالات تحلیلی که وی در نشریه نوول روو فرانسز به مدت ۲۰ سال به طور بی‌وقفه به چاپ می‌رسانید و با اقبال و موفقیت همراه بود امکان پذیر می‌باشد. پل والرئی معتقد بود که تیبوده هرگز به هنگام مطالعه یک تحقیق و گزارش مستند و «همه‌جانبه» اختیار از کف نمی‌داد و هرگاه لازم می‌دید حتی عکس العمل شدیدی نیز از خود نشان می‌داد. به همین جهت نیز وی در نقد ادبی هیچگاه آمار و اطلاعات را از غریزه و یا تاریخ را از زندگی جدا نمی‌دانست. تیبوده به دور از هرگونه خشک‌اندیشی و یا روحیه‌ای آزادلی کنج‌گراانه و گاه بسیار مشتاقانه از بزرگان چون فلورن، پل والرئی، استاندال و نیز بارس و موراویا برگسون سخن می‌گفت.

آنساری چون «۳۰ سال زندگی فرانسوی» (۱۹۲۳-۱۹۲۰)، «فیزیسولوزی نقد» (۱۹۳۰) و «تفکرات و اندیشه‌ها» (در زمینه نقد، ادبیات و زمان) دیدگاه‌های جالب توجهی را یادآور می‌شوند. کتاب

از جمله معاصرین گوستا و لانسون، می‌توان به منتقدینی چون آندره لویروت، فورتونا استروسکی، گوستاو میشو و فرناند بالدن سپرگر اشاره کرد. افرادی چون رنه دومیک جانشین بر توتیس در «مجله دو جهان»، لونی ژیل و آندره بل سرنیز جزء آندسته از منتقدینی بودند که قسمت عمده آثار و تحقیقاتشان را در حاشیه نقد دانشگاهی به انجام رسانیدند.

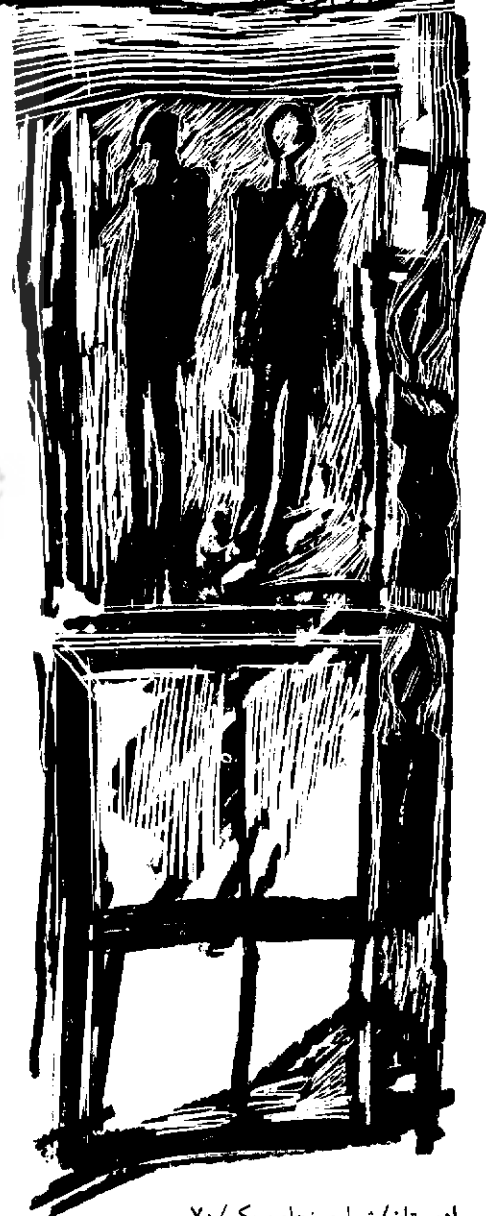
دارودسته طرفداران واقعی لانسون رادانیل مورنه (۱۸۷۹-۱۹۵۴)، متخصص تاریخ ادبیات قرن ۱۸ فرانسه و پل هازار (۱۹۴۴-۱۸۶۸) که پس از بالدن بسپرگر نظام مشخصی را در «ادبیات تطبیقی» پایه‌گذاری نمود و دواثر کم نظیر به نامهای «بحران وجدان در اروپا» (۱۷۱۵-۱۶۸۵) و «طرز تفکر اروپا در قرن ۱۸» را از خود باقی گذاشت، رهبری می‌کردند.

از میان منتقدینی که می‌توانید معنای «تمدن یونان» را به انسان مدرن امروزی تفهیم کنند، ماریو مونه (۱۸۸۲-۱۹۶۰) و نیز ویکتور براز و پل مازون به عنوان نخستین مترجمین آثار بزرگ ادبیات کلاسیک یونان در صف اول قرار داشتند. مونه کسی بود که در تحقیقاتش معنویت تمدن یونان را جستجو می‌کرد. فرناندز بر نیز به نوبه خود، به عنوان یک متخصص تمدن یونان تحقیقات وسیعی را در زمینه دفاع از «بشريت» ارائه نموده است.

\*\*\*

بسط و توسعه نقد ادبی

در فوریه سال ۱۹۰۹ نخستین شماره نشریه «نوول روو فرانسز» (N.R.F.) منتشر شد. طولی نکشید که این نشریه به مرکز نقل انتشار آثار برجسته نویسندگان معاصر که نام تمامی آنان را منعکس می‌ساخت تبدیل شد. در ابتدای امر آندره ژید، ژاک کوپو و ژان شلومبرگر و سپس ژاک ریویرو در سال ۱۹۲۵، ژان پلان مدیریت نشریه را به عهده داشتند. نوول روو فرانسز نه تنها جهت گیری‌های نوین نقد ادبی و نیز «ذوق و سلیقه فرانسوی» را منعکس می‌کرد بلکه نقد ادبی را به سوی



دیگری تحت عنوان «تاریخ ادبیات فرانسه از ۱۷۸۹ تا به امروز» مملو از نظریات نافذ و قابل تعمق این نویسنده می باشد. در این کتاب تیبوده به شرح «ویدادهای» بزرگ و موضوعات شاخص یک دوره و نسل های نویسندگان گوناگون پرداخته است. وی همچنین کوشیده است به ویژگی های تاریخ ادبیات، ذوق و فریحه «نقد سازنده» را اضافه نماید و به همین مناسبت نیز به عنوان یک استاد مجرب پیشنهادات بسیاری را ارائه نموده است. تیبوده به غیر از سایر لیاقتهای و شایستگی هایی که از آن برخوردار بود به اهمیت بیدایش نقد ادبی نوینی که «برگسونیسم» نامیده می شد نیز پی برده بود.

\*\*\*

ژولین پندوشارل دو بو: له یا علیه برگسون

ژولین پندو (۱۹۵۵-۱۸۶۷) - وی بیشتر از طریق کتاب «خیانت روحانیون» (۱۹۲۷) شناخته شده است. پندو در این کتاب به شدت از روشنفکرانی انتقاد نموده است که به عقیده وی شرف و حیثیت خود را در جریان منازعات سیاسی به خطر می اندازند. پندو که خود رمان نویسی نسبتاً فراموش شده بود، به عنوان یک «منتقد» نقش مهمی را در موضوع گیری های خود علیه برگسون، پگی، ژید، پروست و کلود ایفا کرد. وی معتقد بود راهی را که نقد ادبی با کوشش در بیان احساسات و عواطف غیر قابل توصیف می پیماید به خطا می رود، نقد ادبی باید منطقی عمل کند و قیفا در خدمت انگیزه های ذهن آدمی باشد.

مروری بر آثار پندو از بلفگور Belphegor (۱۹۱۸) تا فرانس بیژانتین (۱۹۴۵) نشان می دهد که وی علیرغم نابسمانی هائی که نقد متون را متحول ساختند، هرگز روش خود را تغییر نداد: وی با اینکه با ادبیات قرن ۱۷ کاملاً آشنائی داشت ولی در برابر تمامی انگیزه هائی که تحت تاثیر خیرهای اجتناب ناپذیر «هوش و فراست» آدمی قرار داشتند محتاطانه عمل می کرد.

مخالفت با نقد ادبی مبتنی بر احساسات و عواطف

ژولین پندو با شیوه های نقد غریزی و ذهنی آثار ادبی که خود وی آنها را «نقد مبتنی بر احساسات و عواطف» می نامید مخالف بود و در مقابل حقوقی را برای قضاوتها و تحلیل های عینی قایل می شد. او تاکید می ورزید که تصورات و ذهنیات را نباید جایگزین مطالعه عوامل ذاتی و اصلی کرد. وی همچنین اصرار داشت که هر اثری را باید در نوع خود و به خاطر خود آن اثر بدون در نظر گرفتن داده های بیوگرافی و یا عاطفی آن مورد بررسی و کنکاش قرار داد.

\*\*\*

شارل دو بو (۱۹۳۹-۱۸۸۲)

شارل دو بو در پاریس از مادری انگلیسی زاده شد و اقامت طولانی اش در آکسفورد در سن ۲۰ سالگی تأکیدی بود بر دلبستگی دوگانه وی. دو بو به ایتالیا و آلمان نیز عشق می ورزید و ذوق وی به نقاشی، اورا غالباً در فلورانس نگاه می داشت. دو بو در سال ۱۹۰۸ مجله معروف خود به نام «ژورنال» را منتشر ساخت که از طریق آن می توان به مسیر کاوش های معنوی وی پی برد. دو بو معتقد بود که «اگر بخواهیم از حقیقت صحبت کنیم، آنچه که ناشناخته و غیر قابل رؤیت خواهد ماند جوهر وجود آدمی خواهد بود.» شیوه منتقدانه دو بو، در مجموع در همین جمله خلاصه می شود، وی در

مجموعه ۷ جلدی خود به نام حدسیات (۱۹۳۷-۱۹۲۲) پیوسته خاطر نشان ساخته است که عناصر تاریخی یا بیوگرافیک را باید مقدمتاً در «شناخت و بررسی» یک متن به کار گرفت. دو بو که همیشه علاقه داشت جمله معروف تورگنیف را تکرار کند: «روح آدمی به منزله یک جنگل تاریک می باشد»، می کوشید هر چه بیشتر به «اسرار» خلفت آثار ادبی از طریق «غریزه» و یا «رابطه معنوی» پی ببرد، زیرا برگسون نیز که همین فرمول را به کار می بست معتقد بود که فقط از این طریق است که می توان به درون اشیاء نفوذ کرد و با عناصر انحصاری آنها و نیز هر آنچه که وصف ناشدنی است آشنا شد.

با چنین طرز تفکری می توان گفت که دو بو حتی راه و رسم استفاده از یک روش سیستماتیک را نمی دانست. او در واقع از هر نویسنده ای که صحبت می کرد در جستجوی خویشتن خویش بود و اعتقاد داشت: «راهی را که یک نقد ادبی ایده آل می پیماید در واقع همان راهی است که یک نویسنده برای تولید اثر خود قبلاً پیموده است و چنانچه در مسیر مخالف گام برداشته شود، نقطه شروع منتقد همانا نقطه پایان نویسنده و نقطه پایان وی نقطه آغازین یک اثر ادبی خواهد بود.»

\*\*\*

آلن (۱۹۵۱-۱۸۶۸) ALAIN

آلن، فیلسوف و متفکر معروف فرانسوی که دارای تفکرات و اندیشه های والائی بود در منطقه مورتنی به دنیا آمد و نام اصلی اش امیل شارتییه بود. به گفته آندره مورآ که از شاگردان وی بود، آلن هنگامی وارد مدرسه «اکل نیرمال سویربور» شد که بزرگانی چون تن، رنان و سنت بو خدایان آن عصر و روزگار نامیده می شدند. آلن به شدت از این سه نفر که آنان را «پاسداران ادبیات» می پنداشت انتقاد می کرد.

آلن می کوشید به سلیقه خود آثاری را جهت نقد و بررسی برگزیند و خود را چندان به نوشته های معاصرین محدود نمی کرد. وی علاوه بر تدریس در دانشگاه های روان و پاریس به فعالیت های روزنامه نگاری، تحقیق و مطالعه نیز می پرداخت و نتیجه تحقیقاتش را در سال ۱۹۰۷ در چندین جلد (در زمینه های تعلیم و تربیت، ادبیات و غیره) منتشر ساخت.

به هنگام وقوع جنگ جهانی در سال ۱۹۱۴، وی که ۴۶ سال داشت در جنگ شرکت نمود و پس از آن به نوشتن کتاب «مارس، الهه جنگ» (۱۹۲۱) پرداخت. آلن که از قدرت های حاکم سلب اعتماد نموده و بی محابا دشمنی خود را نسبت به نظام های موجود ابراز می کرد، می کوشید به هر نحوی اندیشه های روشن خود را که به واقعیات، معیارها و ارزش های والا بسیار نزدیک بودند مطرح کند.

آلن به عنوان یک عقل گرا از اندیشه های خشک و جزمی و آداب و سنن کهن سبیل هایی را استخراج می کرد و عملاً به تجزیه و تحلیل های منطقی و در پاره ای موارد نسبتاً محدود دست می زد. آلن همچون دکارت که تکامل اندیشه هایش را مدیون وی است، زحمات بسیاری را در راه دستیابی به مشکلاتی که در مجموع سد راه پیشرفت بشریت می باشد، متحمل شده است. در جهان بینی ایده آل

آلن، با اینکه به مراسم و آداب و سنن به همان اندازه مقررات و انضباط های ضروری اهمیت داده می شود ولی با دیدی سیاستمدارانه و گاهی شاعرانه به آنها نگریده می شود.

اگر آلن را در نوع خود «اغواکننده» اذهان می نامیم فقط به این دلیل است که طرز تفکری وی هرگز طراوت، تازگی و حساسیت خود را از دست نداده است از نظر وی خلق و ابداع یک اثر، بالاترین جایگاهی است که انسان می تواند بدان دست یابد زیرا از این طریق، انسان خود نیز دوباره خلق می شود.

آلن از مطالعه بیوگرافی های کوتاه نویسندگان به شدت بیزار بود و معتقد بود که به هنگام بررسی یک نویسنده هرگز نباید افکار وی را به طور خلاصه و گذرا مورد مطالعه قرار داد بلکه طبیعت، شخصیت و در عین حال خلقیات انسان در شناخت نویسنده بسیار مؤثرند. همین طرز تفکر بود که آلن را به عنوان یک منتقد فیلسوف و آگاه بر آن داشت تا آثار مشهور پل والری، استاندال، و بالزاک را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

\*\*\*

گابریل مارسل - وی که در سال ۱۸۸۹ در پاریس به دنیا آمد، دوران کودکی خاصی را پشت سر گذاشت. مشاغل گوناگون پدرش (مشاور دولت، وزیر مختار، مشاور در هنرهای زیبا) برای وی خاطرات شیرین، مسافرت های طولانی، دیدار از شهرهای هنری و دسترسی به محافل جالب سیاسی و ادبی را به همراه داشت. مارسل در سن ۲۰ سالگی در رشته فلسفه فارغ التحصیل شد و با فرهنگ های آلمانی و انگلیسی نیز آشنائی کامل داشت. وی در سال ۱۹۲۹ به عنوان یک کانولیک مبارز، در برابر فلسفه اگزیستانسیالیسم غیر مذهبی ژان پل سارتز، اگزیستانسیالیسم مذهب مسیحیت را مطرح کرد و با اینکه به سردرگمی دردناک بشریت معترف بود ولی با محبوس کردن بشریت در زندان بوج گرایبی نیز مخالفت می ورزید. مارسل به عنوان یک فیلسوف و درام نویس به ارزش های بشری و تلاش بشر در جهت پیشرفت و تکامل ارجح می نهاد و تاکید می ورزید. وی در بیشتر آثار خود چون «بودن و داشتن» (۱۹۳۵) «از ناسازگاری تا مباحث» (۱۹۴۰)، «انسانها علیه جوانمردی» (۱۹۵۱) به مشکلات عمده ای که در جهان امروزی وجود دارد اشاره کرده است. وی نسبت به هر آنچه که می توانست موجب غنای روح بشری و یا رشد و تعالی آن شود، البته جدا از محدودیت ها و دل مشغولی ها، حساسیت نشان می داد و کشش قابل توجهی به «زیبایی» های جهان داشت و این زیبایی ها را از حریم زندگی خصوصی خود جدا نمی دانست.

\*\*\*

آندره مالرو - مالرو علاوه بر داستان بردازی، مجموعه جالبی را در زمینه «نقد زیبایی شناختی» ارائه نمود که مشتمل بر آثار زیر است: «آوای سکوت» (۱۹۵۱)، «یک موزه تخیلی از پیکره جهان» (۱۹۵۲-۵۴)، «دگردیسی خدایان» (۱۹۵۴-۷۴) و «جمجمه شیشه ای» (۱۹۷۴). مالرو گذشته از تلاشهایی که در جهت تبیین مکتب امپرسیونیسم مبذول می داشت با مطالعه آثار نروال و والری به دیدگاههای نوینی دست یافته بود. مالرو می دانست هر

تفکر جدیدی که از جانب وی مطرح می شود تأثیر عمیقی بر «حیات معنوی» و اجتماعی باقی می گذارد. از همین رو نیز آگاهی ها و شناخت های اولیه وی هم «شاهرگ» الهام و تأثیرپذیری سایرین محسوب می شدند و هم سرمنشأ روابط مشترک فاش نشده ای بودند که از قرنی به قرنی دیگر، از طریق تمدن های ظاهراً بیگانه انتقال می یافتند و حکایت از جاذبه های یکسان روح فناپذیر «نسل های متمادی» می کردند.

\*\*\*

### «نقد ادبی» از دیدگاه های گوناگون

علیرغم تمایل شدید به تفکرات فلسفی و سیاسی، نقد معاصر در دوران جنگ جهانی دوم به سنت بررسی شرح حال و آثار نویسندگان بزرگ تاحدود زیادی وفادار ماند و آثاری چون: شرح احوال مولیر به قلم رامون فرانندن، افتخار به کورنی نوشته شلو میگر، ژان ژاک روسو، نوشته ژ- گنتو، استنادال نوشته هانری مارتینو و زندگی مالارمه نوشته ه- موندوررا با خود به همراه داشت. «پاورقی نویسان» نیز در نضج و انتشار رمان ها و به ویژه شاهکارهای تئاتر سهم به سزایی را ایفا کردند: امیل هنریو، ربرت کم، آندره بیللی و آندره روسو در پیچه نقد ادبی را به روی توده مردم گشودند و کوشیدند آنان را با این جنبه ادبیات نیز آشنا سازند. پیرهانری سیمون نویسنده «تئاتر و سرنوشت» نیز در مجموعه نامه نگاری های دقیق و بی دربی خود کوشیده است حساسیت و دل نگرانی های خود را نسبت به مشکلات و موانع موجود بر ملا سازد.

در این میان بد نیست به دسته بندی های ایدئولوژیکی موجود نیز اشاره شود، از آنجمله «نقد راست گرایانه» ای است که تا مدتها توسط «مجله جهانی» (رووایویرسل) از سوی هانری ماسیس (نویسنده کتاب «دفاع از غرب» و کتاب «از آندره زید تا مارسل پروست») رهبری می شد. رابرت برازیلاک نیز که خود داستان نویس بود (نویسنده رمان هانی چون «زمان می گذرد» و «هفت رنگ») علاوه بر نقدهای متعدد: بیوگرافی ها (بیوگرافی کورنی) و مجموعه مقالات ادبی خود را در مورد فعالیت های سیاسی جناح آکسیون فرانسز در چهارمجله تحت عنوان «۴ پنجشنبه» به چاپ رسانید. تیری مویه نیز که از نسل همین منتقدین بود با آثاری چون «راسین» و مقدمه ای بر شعر فرانسه توانست به سرعت راه شهرت و محبوبیت را ببیماید.

موریس باردش نیز مطالعات عمیق خود را در مورد بالزاک و استنادال تحت عناوین: «بالزاک، داستان نویس» (۱۹۴۱) و «استنادال، داستان، داستان نویس» (۱۹۵۷)، «مطالعه یک اثر از بالزاک» (۱۹۷۰) و همچنین مجموعه دوجلدی «مارسل پروست، داستان نویس» را در سال ۱۹۷۱ به چاپ رسانید.

در جناح سیاسی مخالف، نمایندگان «نقد ادبی مارکسیستی» عبارت بودند از: لویی آراگون، هانری، لوفیر (نقد دیدرو)، ژان فرویل (نقد دکارت و زولا) و کلودرآ (که تحت نفوذ آراگون به حزب کمونیست پیوست و در سال ۱۹۴۵ کتاب بسیار جالبی در مورد این حزب نوشت). از جمله سردمداران این نقد «چنگرایانه» می توان به افرادی چون ژان پل سارتر، لوسین گلدمن و رولان بارت اشاره کرد. با این همه در طول این دوران تیره و تار که در ابتدا

علامت ظهور جنگ و سپس جنگ واقعی بر فرانسه سایه افکنده بود، نویسندگانی بودند که ندانسته در زنجیر اسارت این و یا آن جناح سیاسی گرفتار می شدند: منجمله ژان پرووست (Prevost) که در جنگهای «ورکور» شرکت کرد و دو اثر ارزنده و غنی و موثر یکی تحت عنوان «پودلی» و دیگری «خلاقت استنادال» از خود بر جای گذاشت. هانری مارتینو، در مقدمه کتاب «خلاقت استنادال» به برخی از دیدگاه های مهم نویسنده که بیانگر روش منتقدانه وی می باشد چنین اشاره نموده است: «در نقد کلاسیک که از بیرون به آثار ادبی نگریسته می شود نباید به هنگام خلق یک اثر به نویسنده از نزدیک نگاه کرد. در این شیوه نقد نباید به قدمت یک صفحه از اثر یا یک فصل از آن و یا فلان خصوصیت آن در رابطه با مجموعه اثر توجه کرد. اینگونه ابهامات در ابتدای امر به خوبی از یکدیگر تمیز داده نمی شوند، ولی همینکه تشخیص داده شوند غالباً مهم و اساسی خواهند بود. در بسیاری از موارد لحظه ای که طی آن منابع اولیه یک اثر به نویسنده الهام می شوند مهمتر از منابع خود اثر می باشند.»

\*\*\*

### افق های جدید

رولان بارت در سال ۱۹۶۶ بر این باور بود: «آنچه که ما «نقد جدید» می نامیم مربوط به امروز نمی شود. پس از رهایی فرانسه از جنگ دوم جهانی، طبیعتاً مطالعه ادبیات کلاسیک فرانسه می بایست از طریق دیدگاه های جدید فلسفی صورت می گرفت و این مهم میسر نمی شد مگر اینکه شیوه های نقد دگرگون می شد و مطالعات دقیق و موشکافانه ای در مورد کلیه نویسندگان فرانسوی از مونتینی گرفته تا پروست صورت می گرفت» (کتاب نقد و حقیقت رولان بارت) پل والرئ نیز در سال ۱۹۳۲ اعتقاد داشت: «همیشه باید از توصیف انسانها هراسید. آیا فقط از طریق آثار، از بلای نوشته ها، از بطن عشق ها و علایق و از درون رویدادهای مهم زندگی انسان ها می توان درون آنها را کشف کرد و به آنچه که آنها را از یکدیگر متمایز می سازد یعنی کنش های واقعی روح آنان و در مجموع به هر آنچه که پیوسته با آنان است حتی هنگامی که عمیقاً تنها هستند، پی برد؟ به عبارت دیگر طعم و مزه میوه های یک درخت به هیچوجه به نمای منظره ای که در اطراف آن وجود دارد بستگی ندارد بلکه مهم غنا و باروری غیر قابل رویت خاک آن است.»

«آیا انسان به عنوان یک عنصر متفکر مفهومی دارد؟» این سئوالی است که شخصیت های کتاب آلتبرگ مالرو در مورد آن بحث و اظهار نظر می کنند. آلبر کامو نیز در این زمینه تأکید می ورزید که: «من همیشه معتقد بوده ام جهان معنا و مفهوم والا بی ندارد. ولی با اینهمه اطمینان دارم که در این جهان هنوز چیزی هست که مفهومی داشته باشد و آن انسان است زیرا انسان تنها موجودی است که صاحب اراده است.»

ریموند ناو از متخصصین قرن ۱۸ تاریخ ادبیات فرانسه نیز در این زمینه تحقیقات گسترده ای را در سالهای تیره و تار ۱۹۴۰ انجام داد و حاصل کار خود را در مجموعه ای تحت عنوان «ماجرای پرومته»

که با مرگش ناتمام ماند ارائه کرد.

ولی پس از آن بسیاری از منتقدین به ویژه گاتان پیکون، ژان پلان، مارسل ریومند و آلبرت بگین بی آنکه با فلسفه «اومانسیم» مخالف باشند معتقد بودند: «چنانچه بخواهیم به معنا و مفهوم واقعی بشریت دست یابیم چاره ای نداریم جز آنکه قبل از هر اقدامی به تفحص و کاوش پیرامون آن اقدام ورزیم.»

\*\*\*

### گاتون پیکون (۱۹۱۵-۱۹۷۶)

وی مطالعات قابل توجهی را در زمینه های متعدد انجام داد و سپس آنها را منتشر ساخت که از آنجمله می توان: «بانورامی ادبیات جدید فرانسه»، نویسنده و سایه اش»، «مطالعه آثار پروست» و «لرزش مطبوع زمان» را نام برد. ولی پیکون در سال ۱۹۶۰ در مجموعه ای تحت عنوان «طریقه مطالعه» خطوط اصلی طرز تفکر خود را بیان ساخت: «ما دیگر امروزه به خوبی می دانیم که یک اثر ادبی یک شروع است نه یک پایان، یک رویداد است نه انعکاس یک رویداد.» پیکون در واقع با این طرز تفکر می کوشید به تئوری «ضد تاریخ گرایی»، آندره زید ارج نهاد: «تاریخ پس از آنکه ما را در جریان ظهور اسطوره های مهیج فرامی دهد، خود رنگ و بوی رمز و راز به خود می گیرد.»

پیکون سپس ضمن اهمیت دادن به افکار آندره مالرو می افزاید: «در گریودار مصون نگاه داشتن انسان از سیر حوادث تاریخی است که تفکرات و دیدگاه های کاملاً متفاوت افرادی چون آلبر کامو و روزه کایو به یکدیگر پیوند می خورد. حتی ژان پل سارتر نیز تنها هنگامی دست از تفکرات ماهیتا بشردوستانه خود برداشت که در مجموعه شرایط انسانی به نوعی ثبات مخفی دست یافت. بنابراین طبیعی است همان نسل هایی که خود تاریخ را کشف کردند، امروز به نام بشریت به مقایسه خود یا تاریخ بپردازند.»

گاتون پیکون بعدها در مورد اینگونه تفکرات معتقد بود که «اگر اشیاء زندانی میراث زمان و پراکندگی فضا که خود به نوعی پدیدآورنده آن می باشند، شوند، هرگز هیچ اصلی وجود نخواهد داشت و در نتیجه آنچه که اصل خواهد بود، جایگزینی زمان و فضا و همچنین جایگزینی واقعیت ها است.»

\*\*\*

### ژان پلان (۱۸۸۴-۱۹۶۸)

پلان مدتها اداره «مجله نوول روو فرانسز» را به عهده داشت و در ماه مه ۱۹۶۹ ویژه نامه ای را برای آن تدارک دید. پلان در غالب آثارش مانند «کلیدشرف»، «گللهای تار»، «گفتگو در مورد واقعیت های گوناگون» و «هدیه زبان» سئوالاتی را که در زمینه ادبیات و «سوء تفاهاتی» را که ادبیات می تواند پدید آورد مطرح ساخته است: «بدون شك، همه ما گهگاه اسرار خود را فاش می سازیم ولی در عین حال به خوبی می دانیم که در نهاد ما همیشه رازی وجود دارد که در حال تکامل است، رازی بسیار عمیق که از دورترین نقاط آمده و به دوردست ها می رود...»

### مارسل ریومند

وی که در سال ۱۸۹۷ به دنیا آمد و در واقع سونیسی بود، در سال ۱۹۳۳ مجموعه ای را انتشار داد که بعدها شهرت بسیار یافت. این مجموعه که تحت عنوان «از

بودلر تا سوررنالیسم» بود از آثار و نوشته‌های بسیاری الهام گرفته بود. ریموند در این مجموعه ضمن تشریح تجسّسات و تفحصات عمیق شاعران بزرگ و نیز ورود به «حریم اختصاصی آنان» طرح اولیه خود را به این صورت بیان نموده است. «درابتدا باید عناصر

و عوامل اصلی و مهم يك رویداد یا يك فاجعه بزرگ را که در آن افراد بیشماری دخیل بوده و یا هستند بررسی کرد و سپس به سایر عوامل پرداخت.» آثار دیگر مازسل ریموند عبارت بودند از: «پل والرئ و اغوای اندیشه»، «سبك باروك و رنسانس شاعرانه» و «ژان ژاك روسو در جستجوی خود و رویاهای خود»، کتاب «بودن و گفتن» وی با این جملات آغاز می‌شود: «شك نیست که امروزه يك اومانيسم ذاتا ادبی یا فلسفی هرگز نمی‌تواند كامل باشد، ولی چنانچه بخواهیم عالم بشریت آینده‌ای داشته باشد باید در برابر گذشته خود سرتسلیم فرود آورد و در واقع به اصل اتحاد میان انسان‌ها که طی قرون و تمدن‌های متمادی وجود داشته است وفادار بماند...»

\*\*\*

### روشهای نوین نقد ادبی در فرانسه

نقد زیربنایی و نقد موضوعی (یا ریشه‌ای) نقد زیربنایی: امروزه، عناصر زیربنایی که از علوم فیزیک و ریاضیات نشأت می‌گیرند درحیطه ادبیات نقش عمده‌ای را ایفا می‌کنند. مساله مهم این است که يك زیربنای ادبی که یکپارچگی و یگانگی خصیصه آن است، به خودی خود خودکفا است و نیازی به غیرندارد یعنی در واقع برای تشریح موقعیت خود به عواملی که با ماهیت وجودی آن بیگانه‌اند نیازمند نیست.

فردیناند دوسوسور در کتاب «مطالعات زبان‌شناسی عمومی» بی‌آنکه اشاره‌ای به عناصر زیربنایی کرده باشد، به جای مطالعه نحوه تحول زبان‌ها نحوه عملکرد آنها را مورد بررسی قرار داده است. به عقیده وی این امر در يك مدت زمان مشخص به تشکیل سیستمی می‌انجامد که در آن کلیه عناصر بدون دخالت عوامل خارجی بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند و فقط در آن صورت است که زبان‌شناسی به هدف اساسی فرد که همانا «خود زبان به مفهوم واقعی» است دست می‌یازد.

از سوی دیگر تلاشهای لوی اشتراوس، نژادشناس معروف گام بسیار موثری بود در راه شناخت زبان. وی درحقیقت از طریق زبان که از «مفهومی اساسی» برخوردار است، زیربنای ناپیدای اعتقادات و خفیات ملت‌ها را مورد کند و کاو و تفحص قرار می‌داد.

در عصر حاضر مقوله نقد از نفوذ و تاثیر نقد زیربنایی نمی‌تواند در امان باشد. با اینکه امروزه روشهای نقد دانشگاهی، نقد سنتی و نقد به شیوه استادلانسون، قبل از معرفی يك اثر و تعیین عوامل «بیرونی» مربوط به آن اثر تحقق می‌پذیرد (پکی این شیوه نقد را کمربند بزرگ می‌نامید) ولی نقد زیربنایی با این روش حسابگرانه و عادلانه مخالف است.

در دنیای امروز، يك اثر ادبی به منزله يك سیستم بسته است که باید نظم و هماهنگی آنرا كشف کرد و به جای «تشریح» فیلسوفانه و عالمانه يك اثر باید با استفاده از روشهای موجود در علوم - چون

روانشناسی، روان‌درمانی، زبان‌شناسی و جامعه‌شناسی - زیربنای روانی یا «ریشه‌ای» را که حتی خود نویسنده نیز ممکن است به هنگام خلق يك اثر از آنها بی‌اطلاع باشد كشف نمود.

\*\*\*

رولان بارت (۱۹۸۰-۱۹۱۵) وی پس از انتشار کتاب مشهور خود «درجه صفر نویسندگی» در سال ۱۹۵۵ به انتشار آثار دیگری پرداخت که عبارت بودند از: «بیوگرافی میسوله توسط خود وی» (۱۹۵۴)، «اسطوره‌ها» (۱۹۵۷)، «در مورد راسین» (۱۹۶۳)، «تحقیقات در زمینه نقد ادبی» (۱۹۶۴)، «نقد و واقعیت» (۱۹۶۶)، «سیستم مد» (۱۹۶۷)، «سیز» (۱۹۷۰)، «رولان بارت» (۱۹۷۵) و «نوشته‌هایی از يك گفتگوی عاشقانه» (۱۹۷۷).

دوبروسکی به هنگام نقد کتاب «در مورد راسین» رولان بارت، به دیدگاههای جدید وی در مطالعه آثار اشاره کرده و می‌نویسد: «هرتجزیه و تحلیلی حاوی نقطه نظر و زبان خاص خود است و چنانچه تصور ما این باشد که این تجزیه و تحلیل به طور مطلق بر تاریخ ادبیات حاکم است، مرتکب همان زودبآوری نابخشودنی نقد سنتی می‌شویم. بنابراین رولان بارت در بررسی راسین در واقع، زیربنای درام نویسی وی را مورد مطالعه قرار داده است و کوشیده است نحوه عملکرد عوامل گوناگون را به طور ریشه‌ای دریابد. بارت درحقیقت در برابر نقد دانشگاهی که میراث لانسون بود، «نقد تفسیری» را ارائه نمود. وجه اشتراك طرفداران این نوع نقد علیرغم دیدگاههای كاملا متفاوتشان در این بود که همگی اعتقاد داشتند چگونه و نحوه نقد يك اثر کم و بیش به طور آگاهانه به یکی از ایدئولوژی‌هایی مهم زمانه یعنی اگزیستانسیالیسم، مارکسیسم، روان‌شناسی و

پدیده‌شناسی مرتبط می‌باشد. به همین دلیل نیز به این نوع نقد، نقد ایدئولوژیک گفته می‌شود که كاملا در تضاد با نقد دانشگاهی است.

\*\*\*

### لوسین گلدمن (۱۹۷۰-۱۹۰۱)

گلدمن پس از انجام مطالعات بسیار در مورد جامعه‌شناسی مارکسیستی، در سال ۱۹۵۵ مجموعه فلسفی عمیقی را تحت عنوان «خداوند پنهان» ارائه نمود. وی در واقع برای نویسنده مجارستانی، جورج ون لوکاس به خاطر نظریاتش در زمینه خلاقیت ادبی احترام فراوانی قابل بود و به ویژه رساله وی تحت عنوان «روح بشری و انواع ادبی» و فصل آخر آن «متافیزیک ترازدی» را می‌ستود.

\*\*\*

### نقد موضوعی یا Thematique

برخی از منتقدین همفکر و همگام گاستون بلاس، معتقد بودند که فقط از طریق مطالعه موضوعات (تم‌های) اصلی موجود در يك اثر ادبی است که می‌توان در جهت هموار ساختن مسیر تحقیقات زیربنایی گام برداشت.

واژه «تم» یا موضوع تا مدت‌های مدید در مطالعات نقد سنتی به کار گرفته می‌شد و در سال ۱۹۶۹ نیز منتقدینی چون لاسال ادعا می‌کردند: «دیگر نباید در نوشته‌های يك نویسنده در جستجوی «موضوع» و یا «دل‌نگرانی» باشیم که به طور آگاهانه توسط وی به رشته تحریر درآمده است.

ماباید درصدد كشف آن دسته از تشویش‌ها و وسوس‌های نویسنده باشیم که از ضمیر ناخودآگاه وی بر نمی‌خیزند بلکه ناشی از عکس‌العمل‌های خارق‌العاده و یا از پیش تعیین شده ضمیر خودآگاه وی می‌شوند...»

